

سه جریان تاریخی برنامه‌ریزی شهری^۱

نویسنده: پیتر مارکوزه

برگردان: نریمان جهانزاد

مقدمه

سه رویکرد کاملاً متفاوت جریان اصلی برنامه‌ریزی مدرن را مشخص می‌کند: رویکرد تکنیکی، رویکرد اصلاح اجتماعی و رویکرد عدالت اجتماعی. هر یک، که در زمان و مکانی خاص برجسته و مهم هستند، غالباً، و نه همیشه، با حضور همزمان سایر رویکردها، سه رویکرد قابل شناسایی در تاریخ برنامه‌ریزی را می‌سازند. بنابراین این سه رویکرد که غالباً با هم تلفیق می‌شوند و بعضاً با هم در تعارض قرار می‌گیرند، به ندرت خالص هستند، اما از نظر روش و اهداف با هم تفاوت‌های چشمگیری دارند.

رویکرد فن‌گرای مطیع^۲ که به هزاران سال پیش بازمی‌گردد، مبتنی بر کار شهری مهندسين است، و اساساً به کسانی که بر سر قدرت هستند و برای سفارش کار اقتدار و منابع لازم را در اختیار دارند، پاسخگوست. ریشه‌ی این رویکرد در تاریخ مدرن به ناکارآمدی‌های ابتدائاً عمدتاً کالبدی در سازماندهی اقتصاد صنعتی جدید برمی‌گردد، ناکارآمدی‌هایی که مانع از رشد و رونق اقتصادی می‌شد. این رویکرد حفظ روابط نهادی موجود را به زیر سؤال نبرد بلکه به آن گردن نهاد، و با تمرکز بر ارزش کارآمدی، تداوم این روابط را بدهی انگاشت. بنابراین مورد حمایت اساسی گروه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مستقر بود. برنامه‌ریزی فن‌گرا، بنا بر این تعریف، ذاتاً خادم و نوکر ساختارهای قدرت وضع موجود است.

رویکرد اصلاح اجتماعی هم بطور مشابه از دغدغه‌های راجع به آثار خارجی صنعتی‌شدن به پیدایی آمد، ممتها نه فرایندهای اقتصادی‌شان بلکه مسائل مربوط به جنبه‌های رفاه اجتماعی آنها: سلامت، بزه، مسکن غیربهداشتی، ناآرامی اجتماعی، و آلودگی. این رویکرد با روح اصلاح‌گرایی به این مسائل پرداخت و متصد آن بود که مسائل اجتماعی را در چارچوب ساختارهای موجود قدرت رفع کند، و اغلب هم در این کار توفیق می‌یافت. نگاهش به مسائل اجتماعی عموماً از بیرون و بالا بود، یعنی از این زاویه که این مسائل چگونه می‌تواند بر سلامت و بهروزی کسانی که از مناسبات اقتصادی و اجتماعی جاری بهره می‌برند تأثیر بگذارد؛ اما به پدیده‌ها از منظر کسانی که از این مناسبات رنج می‌بردند نمی‌نگریست. این رویکرد نتایج ارزیابی را نه بر اساس کارآمدی روش‌ها از نظر هزینه‌شان، بلکه بر حسب میزان برآورده شدن نیازها اولویت‌بندی می‌کرد، گرچه موضوع کارآمدی هم همچنان در اولویت‌بندی‌هایش نقش داشت. رویکرد اصلاح اجتماعی برداشتی تُنک‌مایه از امر اجتماعی داشت، بطوریکه نابرخوردان، مسکینان، فقرا، اقلیت‌ها، و مطرودین را مورد توجه قرار می‌داد، به عوض اینکه مشکلات این گروه‌ها را ابعادی از نظام اجتماعی کلان‌تری که مسائل در آن رخ می‌دهند در نظر بگیرد، نگاهی که لازمه‌اش این است که هم برخورداران و هم نابرخورداران، هم اکثریت و هم اقلیت، هم طردکنندگان و هم طردشدگان با هم مورد توجه و بررسی قرار گیرند- به دیگر سخن، لحاظ کردن امر اجتماعی به منزله‌ی مجموعه‌ی تام روابط بیناشخصی و بیناگروهی که برسازنده‌ی جامعه هستند.^(۱)

رویکرد عدالت اجتماعی برآمده از نگرانی در خصوص هزینه‌های انسانی واردشده بر کسانی‌ست که از شهری‌شدن و صنعتی‌شدن شتابان (که در زاغه‌ها و شهرهای سریع-رشدیافته و جمعیت‌های مسکین و فقیرشان مشهود است) زیان دیده‌اند. این رویکرد که موسعاً موضعی انتقادی نسبت به مناسبات اجتماعی و نهادی داشت، آلترناتیوهای جامع‌پیش می‌نهاد، و امر کالبدی را تابع تغییرات اجتماعی گسترده‌تر می‌دانست. مسائل اجتماعی را از منظر کسانی می‌نگریست که از آن مناسبات اجتماعی و نهادی آسیب دیده بودند، یعنی از پایین به موضوع نگاه می‌کرد، و سطوح گسترده اما متفاوتی از حمایت از فقرا و سرکوب‌شدگان سرلوحه‌ی کارش بود.

¹ Marcuse, Peter. 2011. "The Three Historic Currents of City Planning". In *The New Blackwell Companion to the City*, edited by Gary Bridge and Sophie Watson. Oxford: Blackwell Publishing Ltd, pp. 643–55.

² deferential technician approach

مقاله‌ی حاضر می‌کوشد تعریفی موسع از این رویکردهای متفاوت به دست دهد، و برای هر یک، مثال‌های منتخبی از تاریخ و تحول‌شان عرضه نماید. در بررسی هر یک از آنها به دو جنبه توجه خواهیم کرد، از این قرار: (1) رهیافت‌ها انتقادی در برابر رهیافت‌های مطیع‌وار در رابطه با مناسبات موجود قدرت و (2) دغدغه‌های اجتماعی در برابر دغدغه‌های کارآمدی. در پایان خواهیم نهاد که رویکردهای اصلی امروز در تنش با هم قرار دارند، تنشی که هم در نظریه‌ی برنامه‌ریزی و هم در عمل برنامه‌ریزی عیان است، و اشاره خواهیم کرد که راه حل ناقص اخیر برای حل این تنش، که بدون بحث فراگیر و مشخص انجام گرفت، فرصت از دست‌رفته‌ای بود برای پیشبرد برنامه‌ریزی بطور کلی.

بحث ما در اینجا هم مبتنی بر و هم در نقطه‌ی مقابل سه شیوه‌ی برخورد کلاسیک با تاریخ برنامه‌ریزی است: سرچشمه‌های برنامه‌ریزی شهری مدرن نوشته‌ی لئاردو بِنُولو،⁽²⁾ شهرهای آینده‌ی پیترو هال،⁽³⁾ و برنامه‌ریزی شهری آمریکایی مِل اسکات.⁽⁴⁾ چنانکه روشن خواهد شد، مقاله از پژوهش ایشان خوراک بسیار برمی‌گیرد اما می‌کوشد بحث‌شان را توسیع دهد تا تصویر وسیع‌تری از تنش‌ها و جریان‌های زیربنایی در این تاریخ عرضه نماید.

برنامه‌ریزی مطیع («برنامه‌ریزی فن‌گرایانه»)

فن‌گرایانه یا مطیع‌بودن اصطلاحی است که در اینجا برای اشاره به آن نوع برنامه‌ریزی‌ای استفاده می‌شود که معطوف به کارآمدی هر سیستم یا مکانی است که مورد برنامه‌ریزی واقع می‌شود. مسلماً کارآمدی هدف تقریباً هر نوع برنامه‌ریزی‌ای است؛ قطعاً هیچ برنامه‌ای تدوین نمی‌شود که ناکارآمد باشد، همانطور که هیچ برنامه‌ای تدوین نمی‌شود که ناپایدار باشد. بنابراین در رویکرد عدالت اجتماعی انتقادی هم انتظار می‌رود که برنامه‌ریزی در خدمت به اهداف کارآمد باشد. اما برنامه‌ریزی فن‌گرای مطیع، آنگونه که در اینجا استفاده می‌شود، چنان شأن والا‌یی برای ابزارهای فنی برنامه‌ریزی (یعنی همان وجوهی که معطوف به کارآمدی هستند) قائل می‌شود که به کل ابزار فنی به ویژگی اصلی و نیروی محرک برنامه‌ریزی تبدیل می‌شود. این نگره، به برنامه‌ریز به عنوان فردی حرفه‌ای، کارشناس، و تکنسینی نگاه می‌کند که دانش و تربیت خاصی داشته، و قادر به بکارگیری مجموعه ابزارهایی است که برای آنها آموزش فنی ویژه‌ای دیده است. این نگاهی است که در کتاب سبز، که راهنمای اصلی برنامه‌ریزان حرفه‌ای تلقی می‌شود، صورت‌بندی شده است:

هدف اصلی برنامه‌ریزی جمع‌آوری بهترین دانش، مهارت و تخیل در حل مسائل پیچیده و عملی کردن راه‌حل‌ها است. برنامه‌ریز فعال اولویت‌ها را در میان مسائل مشخص می‌کند، در خصوص اینکه آیا بهترین تلاش انجام شده یا خیر به دآوری می‌نشیند، و افزون بر آن، در باب اینکه آیا این راه حل کارآمد است یا خیر، آیا هزینه‌اش خیلی زیاد است یا خیر، و آیا این راه حل مانعی برای چیزهای خوب دیگر هست یا نه دست به قضاوت می‌زند.⁽⁵⁾

کارل پولانی این نکته را بخوبی بیان کرده: نقش برنامه‌ریزی نشانند³ بازار در جامعه است. بازار علیه ایجاد برابری یا عدالت می‌جنگد؛ در واقع، ادعایی هم جز این ندارد. حتی نیرومندترین مدافعینش هم، مثل هایک، صراحت دارند که نباید بازار را نهادی که به دنبال اهداف اجتماعی است دانست. و اگر دولت (یا برنامه‌ریزی که برای دولت کار می‌کنند) با تکیه بر اهداف اجتماعی در بازار دست‌درازی کند، نمی‌تواند بهترین عملکرد خود را ایفا کند. بنابراین یکی از سه جریان عمل برنامه‌ریزی که می‌خواهم شناسایی کنم، یعنی جریان فن‌گرا، ذاتاً محافظه‌کار است: در خدمت نظم اقتصادی و اجتماعی و سیاسی‌ای است که نقش‌اش کمک به تسهیل عملکرد بدون گیر و گرفت این نظم است. مؤلفه‌ی اجتماعی برنامه‌ریزی تنها به میزانی پا به صحنه می‌گذارد که برای تسهیل عملکرد کارآمد بازار ضروری باشد. بنابراین برنامه‌ریزی باید زیرساخت فراهم کند، باید جلوی تضاد کاربری‌های زمین را که مخل کارآمدی اقتصادی است بگیرد، و می‌باید سوءاستفاده‌های اجتماعی را آنگاه که ممکن باشد در نظم سیستم خلل ایجاد کنند مهار کند. شهر علمی⁴ بارزترین تجلی تاریخی این جریان از عمل برنامه‌ریزی است، و همین جریان هم عملاً جریان غالب است. عملکرد برنامه‌ریزی در این دیدگاه به مهندسی می‌ماند: نپرس چرا چیزی ساخته می‌شود، بلکه فقط آن را خوب بساز. بنابراین این اولین جریان برنامه‌ریزی است: عملکرد کارآمد. این نگره‌ای فنی به برنامه‌ریزی است- یا، از آنجا که هر شکلی از برنامه‌ریزی ذاتاً فنی است، این رویکرد «فن‌گرایانه» است، یعنی برنامه‌ریزی را فقط مژستی امور فنی می‌داند، و کلیه‌ی ملاحظات دیگر را نادیده می‌گیرد.⁽⁶⁾

در رابطه با ذی‌نفعانی که حامی این رویکرد فن‌گرا هستند، تاریخ مِل اسکات پر است از روایت‌های راجع به اینکه چقدر گروه‌های تکیه‌زده بر تخت قدرت نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند: گروه‌های کسب و کار، اتاق‌های بازرگانی، و ذی‌نفعان حوزه‌ی

³ embed

⁴ City scientific

املاک و مستغلات عاملان اصلی بودند، از نمایشگاه شهر سفید در شیکاگو گرفته تا قانون پهنه‌بندی در نیویورک سیتی تا برنامه‌های نوسازی شهری و بازتوسعه‌ی شهری در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم. در واقع، یک جریان تحلیلی معتقد است که دقیقاً همین نقش برنامه‌ریزی در رفع و رجوع تناقض‌های رشد اقتصادی و توسعه‌ی شهری در سرمایه‌داری پیشرفته بوده که به شکل‌گیری برنامه‌ریزی و حرفه‌ی برنامه‌ریزی نیاز داشته است.⁽⁷⁾

در برنامه‌ریزی فن‌گرای مطیع سه⁵ شاخه را می‌توان از هم متمایز کرد: برنامه‌ریزی «علمی»، برنامه‌ریزی طراح،⁶ برنامه‌ریزی پیمانی،⁷ و برنامه‌ریزی فرایند. کارآمدی مسأله‌ی اصلی است. اما وقتی برنامه‌ریزی صرفاً به عنوان فعالیت برای حل مسأله تعریف می‌شود، و جستجوی بیان مسأله و اهداف به دیگران واگذار می‌گردد، کارآمدی نه فقط به معیاری برای داوری درباره‌ی کیفیت برنامه‌ریزی در جهت نیل به اهدافش، بلکه خود به هدف تبدیل می‌شود. نظریه‌ی برنامه‌ریزی مدل‌های گوناگونی پیش می‌نهد که اصولی در اختیار حرفه‌ای‌ها قرار می‌دهد تا از آنها در عمل برنامه‌ریزی کارآمد بهره‌جویند.

برنامه‌ریزی «علمی»

دیدگاه برنامه‌ریزی «علمی» عملکرد برنامه‌ریزی را ایجاد کارآمدترین ماشین، از حیث علمی، می‌داند که فعالیت‌های شهر موجود، هرچه که باشند، از طریق آن اجرا شوند. دغدغه‌ی اصلی‌اش کارآمدی است، اما کارآمدی را به ارباب [اصل] و نه بنده [فرع] تبدیل می‌کند؛ کارآمدی خودش هدف می‌شود، نه معیار سنجشی برای نیل به هدفی که جای دیگر تدوین شده است. شهر، که همچون ماشین یا ارگانیسمی طبیعی به نحو کارآمد کار می‌کند، به هنجار تبدیل می‌شود، و برنامه‌ریزی در واقع ضامن عملکرد کارآمد شهر است. مشکلات فنی و کالبدی هستند، عمدتاً [مربوط به] مهندسی عمران، [و] برنامه‌ریزی همچون مهندسی شهری [است]. در این رویکرد هیچ وجه انتقادی‌ای در کار نیست، و امر اجتماعی، اگر اصلاً به آن اشاره شود، صرفاً یکی از موضوعات فرعی نظیر دسترسی حمل و نقل یا فاضلاب است، و نه هدفی مهم. هدف فرایند برنامه‌ریزی به دست آوردن حمایت برای آن چشم‌انداز است، و برنامه‌ریز باید بکوشد روایی و امکان‌پذیر بودن این چشم‌انداز را برای کارفرمای خود ثابت کند و او را قانع نماید.⁽⁸⁾ مل اسکات مدام از این رویکرد با عنوان «شهر کارآمد یا شهر عملکردی» یاد می‌کند.⁽⁹⁾

این دیدگاه را در نخستین آغازگاه‌های برنامه‌ریزی به مثابه حرفه در ایالات متحده می‌یابیم. نلسون لوییس، نویسنده‌ی کتاب بدیع برنامه‌ریزی شهر مدرن در 1912 این نکته را چنین بیان می‌کند: «تدوین برنامه‌ی شهر... اساساً کار مهندس، یا کارکنان مهندسی تنظیم شهر است.»⁽¹⁰⁾ فردریک لا المستد جوان، در 1910 شهر را با «یک ارگانیسم اجتماعی بزرگ»⁽¹¹⁾ مقایسه کرد، تصویر شهری عاری از تعارض منافع، که در آن برنامه‌ریزان می‌توانند در راستای منافع همه‌ی ساکنین شهر کار کنند- و تلویحاً بر تداوم مناسبات موجود و مستقر قدرت مهر تأیید می‌زنند.

رویکرد مهندسی به برنامه‌ریزی شهری که در خاستگاه‌های این حرفه در ایالات متحده مشهود است، در طی سال‌های بعد گسترش یافت و به دیدگاه فن‌گرایانه‌ی کامل‌تری بدل شد که از تمرکز کالبدی صرف رویکرد قبلی فاصله گرفت و برای مسائل اجتماعی راه‌حلهایی فنی بکار می‌گرفت، البته به نحوی مطیع‌وار که از نقد اجتناب می‌کرد و به عوض می‌کوشید پیامدهای اجتماعی نامطلوب نظم موجود را بدون پرسش‌گری از سرچشمه‌های آن اصلاح نماید. بنابراین برنامه‌ریزی اجتماعی فن‌گرا بسیار به عنصر اصلاح در برنامه‌ریزی عدالت اجتماعی شباهت می‌یابد. تفاوت‌شان برمی‌گردد به میزان صریح بودن نقد، میزان حمایت از ابتکار عمل‌هایی که گروه‌های مستقر برای صیانت از وضع موجود برمی‌کشند، و میزان تلقی تخصص فنی به عنوان عنصری کانونی در حل مسائل اجتماعی. به این اعتنا، توصیه‌هایی نظیر پیشنهاد‌های کستلز و بورجا برای رویکردی مدیریتی به برنامه‌ریزی شهری،⁽¹²⁾ به چشم برخی منتقدین پیشنهادی فن‌گرایانه است،⁽¹³⁾ ولو مسائل اجتماعی در میان دغدغه‌های ایشان قطعاً حائز اهمیت باشد.⁽¹⁴⁾

برنامه‌ریزی طراح

برنامه‌ریزی طراح نقش برنامه‌ریز را، بخاطر شایستگی بارز فنی و یا نبوغ خیال‌پردازانه، چنان ارتقا می‌دهد که او بتواند تصویری منحصربه‌فرد از مطلوب‌ترین طرح برای آنچه باید ساخته شود پپرواراند. این شاخه عموماً توجهی به فرایند ندارد، و گمانش این است که طرح‌های کالبدی موجد ویژگی‌های اجتماعی و فردی استفاده‌کنندگان از آنها هستند، نه برآمده از آنها. این رویکرد از نظر درک لزوم تغییر و نقد تلویحی بر وجوه خاصی از وضع موجود، با برنامه‌ریزی اصلاحی اشتراکات زیادی دارد اما معتقد است پاسخ را باید در راه‌حل‌های خیال‌انگیز برنامه‌ریز طراح سراغ کرد.

⁵ البته مارکوزه در ادامه به چهار شاخه اشاره می‌کند. شاید سهو قلم بوده باشد.

⁶ Designer planning

⁷ Contractual planning

شاید لوکوربوزیه نمونه‌ی اعلا‌ی چنین رویکردی باشد، گرچه برنامه‌ریزانی هم که جهت‌گیری اجتماعی‌تری داشتند، نظیر ارنست می یا برونو تات، از نظر اهمیتی که برای تخصص خود در تدوین برنامه‌ها قائل بودند به لوکوربوزیه و مبانی رویکرد طرح‌گر بی‌شبهت نبودند، و آنها هم دغدغه‌ی چندانی در خصوص مشارکتِ ذی‌نفعانِ مورد نظرشان در برنامه‌ریزی توسعه‌های جدیدشان نداشتند. امروز، اصطلاح «برنامه‌ریزی طراح» را، با همه‌ی معانی و دلالت‌هایش، می‌توان در مورد معماران «ستاره» همچون فرانک گری، رم کولهااس، یا لُرد نورمن فوستر صادق شمرد، کسانی که معترف بودند دغدغه‌شان [یافتن] راه حلِ مسائل اجتماعی نیست. به قول یک روزنامه‌نگار:

لرد فوستر منتقد اجتماعی نیست؛ شغل او، بنا به رأی خود، به بیان درآوردنِ ارزش‌های کارفرمایش، به نحوی شیوا، است. آنچه طراحی کرده بنای یادمانی تمام عیاریست برای شهر نوظهور آبرثروتمندان روشنفکر؛ هوشیار به لحاظ زیست‌محیطی، حساس به تاریخ، مطمئن از جایگاهش در نظم جدید جهان، مقاوم در برابر قربانی‌گری.⁽¹⁵⁾

درست است که برنامه‌ریزانِ طراح سخت مایل به معمار بودن هستند، اما این نقدِ خود معماری نیست، بلکه بحث بر سر مرزهای رشته‌های دانشی در میان حرفه‌ها، و اولویتی محضیست، که در برخی آموزش‌های حرفه‌ای در معماری، به طراحی خیال‌انگیز داده می‌شود، و در آنها توجه به مسائل اجتماعی مقامی فرعی و ثانوی می‌یابد. مقیاس طراحی شهری‌ای که آنها غالباً اختیار انجامش را دارند نمی‌تواند «برنامه‌ریزی» نامیده شود،⁽¹⁶⁾ گرچه اغلب نامیده می‌شود، اما بواقع کاری که انجام می‌دهند در چارچوب جریان غالب برنامه‌ریزی فن‌گرای مطیع قرار دارد.⁽¹⁷⁾

برنامه‌ریزی پیمانی

در برنامه‌ریزی پیمانی، برنامه‌ریزان فن‌گرای مطیع خود را صرفاً غلامان حلقه‌به‌گوش کارفرمای‌شان می‌دانند، که با جعبه ابزارهایی که تجربه و آموزش در اختیارشان نهاده، مهارت‌های آموزشی، مهارت‌های خاص و تجربه‌ی برنامه‌ریزان حرفه‌ای را به عرصه‌ی شغلی خود می‌آورند، تا به آن اهدافی جامه‌ی عمل بپوشانند که برایش استخدام شده‌اند. مسلماً میان برنامه‌ریزی که پیمان‌کار مستقلیست و کسی که کارمند است تفاوت هست، اما بالأخره هر دوی‌شان مطیع شرایط قرارداد هستند که شامل تعهد، پایبندی به منافع مشتری یا کارفرما، محرمانه‌گی کار و غیره می‌شود. برای اهداف این رویکرد، موضوع مهم جدابودن برنامه‌ریز از موضوعات مربوط به اهداف برنامه است. اهداف برنامه‌ریزی خوب، از هر نوعش، باید روشن باشند، و برنامه‌ریز فن‌گرای مطیع در واقع باید مشتری یا کارفرماری خود را وادارد که اهداف بیان‌شده‌ی خود را شفاف سازد، و غالباً در طول فرایند می‌باید بیانیه‌ی آغازینی را که به او عرضه کرده‌اند مورد پرسش قرار دهد. اما این پرسش‌گری فقط برای ایضاح است، و از اخلاق، اخلاقیات و تصویر غایبی‌ای که مطلوب و خواسته‌ی کارفرماست پرسشی نمی‌شود. بنابراین، در برنامه‌ریزی پیمانی تنگ‌نظر، چشم‌اندازهای بدیلِ هدفِ برنامه‌ریزیِ محلی از اعراب ندارند و کنار گذاشته می‌شوند. در ضوابط اخلاقی گوناگون برنامه‌ریزان و کارمندان دولتی، این نکته گاهی بیان می‌شود [و گاهی نه]، اما تبعیت [برنامه‌ریز] قراردادی [از منافع کارفرما] به مثابه الزام رسمی و لازم‌الاجرای حرفه [صراحتاً] بیان می‌شود، گرچه ممکن است پایبندی به اهداف پایه، اصول، ارزش‌ها و چشم‌اندازها هم مورد اشاره قرار بگیرد اما نه بصورت لازم‌الاجرا بلکه به شکل آرزویی [و توصیه‌ای].⁽¹⁸⁾

برنامه‌ریزی پیمانی فقط مربوط به بخش خصوصی نیست، بلکه جنبه‌ی فراگیری از برنامه‌ریزی عمومی نیز هست، گرچه در این حالت مشتری یک کارفرمای دولتی است. بسیاری از مطالعات موردی و توضیحات افراد شاغل در این حوزه نشان می‌دهد زمانی که برنامه‌ریزان به محدودیت‌های کارفرمایان تن نمی‌دهند چه تنش‌هایی ایجاد می‌شود، و زمانی که در چارچوب خواست‌ها و انتظارات ایشان کار می‌کنند چقدر موفق‌اند.⁽¹⁹⁾

برنامه‌ریزی فرایند

بخش زیادی، شاید بیشترین بخش، نظریه‌ی برنامه‌ریزی چیزی نیست جز نظریه‌ای در باب اینکه برنامه‌ریزی مطیع بواقع چگونه کار می‌کند یا باید چگونه کار کند. برنامه‌ریزی مطیع هیچ کاری با اینکه اهداف برنامه‌ریزی چه باید باشند ندارد، جز از منظر فرایند. در این رویکرد، برنامه‌ریزی باید از این مطمئن گردد که مشتری، که اهداف را تدوین می‌کند، باید به آنچه مطلوب است اندیشیده باشد و روشن ساخته باشد که چه اهدافی باید دنبال شوند. برنامه‌ریزی روشی برای حل مسأله تلقی می‌شود، و هم خود را یکسره مصروف این می‌کند که چگونه این فرایند، به عنوان روش کار، می‌تواند به کاراترین شکل ممکن عمل کند. اوج ارتفاع انتقادی‌بودن‌اش زمانیست که شکاف میان ادعا (ی آنچه در حال انجامش است) و واقعیت (آنچه بواقع انجام شده) را برجسته می‌کند.⁽²⁰⁾ باری، این شاخه، بیش از هر چیز، رویه‌هایی را که در برنامه‌ریزی مطیع استفاده شده است تحلیل می‌کند، و این کار را بر اساس روال‌های مستقر و جاری برنامه‌ریزی و در راستای منافع مشتریانِ مستقر آنها انجام می‌دهد.

برنامه‌ریزی اصلاح اجتماعی

برنامه‌ریزی اصلاح اجتماعی بزرگ‌ترین مسیری را ساخته که دغدغه در خصوص مسائل اجتماعی در برنامه‌ریزی از آن سرچشمه یافته است، گرچه مرهون پیشگامان آرمانشهرگراست، که چنانکه خواهیم دید، نقد اجتماعی شرایط شهری برای نخستین بار از سوی ایشان مطرح شد. اصلاح شهری به معنای مدرنش بسیار پیش از آنکه اصلاً مفهوم برنامه‌ریزی شهری، یا حرفه‌ای به نام «برنامه‌ریزی» در کار باشد، آغاز شد. نگرانی در خصوص بهداشت و جلوگیری از بیماری‌های مُسری از عناصر کانونی نخستین این جنبش در نظم‌بخشی عمومی به توسعه شهری بود.

انواع مختلف برنامه‌ریزی اصلاح در بخش عمده‌ای از برنامه‌ریزی مدرن نقش داشته‌اند. حتی زمانی که تمرکزش یکسره بر ابعاد کالبدی فضای شهری، هارمونی یا زیبایی یا نظم بود، این ویژگی‌ها را پیش‌شرط لازم برای ایجاد تغییر در محیط شهری که به رفاه عمومی انسان کمک می‌کند، و نیز پیش‌شرط لازم برای ایجاد تغییر در شرایطی که با این هدف در نظر گرفته شده است، تلقی می‌کرد. [در این رویکرد هم] مانند برنامه‌ریزی اتوپیا، آموزه‌های پایه‌ای در حوزه ارزش‌ها و ایده‌های اجتماعی وجود دارد، اما بر خلاف برنامه‌ریزی اتوپیا، تغییراتی که ضروری تلقی می‌شوند بنیادی نیستند بلکه در چارچوب نظم اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی موجود قابل حصول‌اند، حتی اگر منجر به ایجاد تغییراتی در این نظم، به نحو خیلی خرد و تدریجی شوند. بنابراین در اغلب تلاش‌های اصلاحی، دامنه و عمق اصلاح محدود است، هم ماهیتاً و هم از حیث مقیاس.

در واقع برخی، از نظر مقیاس، آرمان‌های بزرگی دارند و اگر به نتایج منطقی‌شان برسند می‌توانند کاملاً اتوپیا باشند. برای مثال، جنبش شهر زیبا در ایالات متحده، ویژگی‌های شهر را در کل وسعت آن مورد توجه قرار داد، اما اهدافش را بر اساس ارتقا کالبدی می‌دید، و از موضوعات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی (که اتخاذ گسترده‌ی رویکرد زیبایی‌شناسی به منزله‌ی معیار توسعه‌ی شهری مستلزم آن است) اجتناب می‌کرد. و نقدش بر زشتی هر روزه‌ی شهر صنعتی نقدی بود که برای محیطی عمدتاً متعلق به طبقات مرفه شکل گرفته بود که اصلاح اجتماعی جزئی از آن نبود. جنبش پارک‌ها، که پارک مرکزی فردریک لا المستند در نیویورک یک نمونه‌اش بود، پایه‌ی اجتماعی مشابهی داشت، و دغدغه‌های رفورمیستی و عدالت اجتماعی برای کسانی که با ساخت آن آواره شدند تعمیم نیافت.⁽²¹⁾

دغدغه‌ی پایداری زیست‌محیطی، که غالباً، اگر نه همیشه، به عدالت زیست‌محیطی پیوند خورده است، امروز مؤلفه‌ی رو به رشدی از رویکرد اصلاحی در برنامه‌ریزی است. برنامه‌ریزی سبز اصلاح‌گراست، و از نظر ارزش‌های اجتماعی با بخش عمده‌ای از برنامه‌ریزی اصلاحی سنتی اشتراکاتی دارد، صرفاً تأکید بیشتری بر احترام به طبیعت و توازن اکولوژیکی به عنوان ارزش‌هایی فی‌نفسه می‌گذارد، و بعضاً، مثلاً در اکولوژی سخت، این دست ارزش‌ها را تا سطوح بنیادی برمی‌کشد، شبیه به ارزش‌ها و جهت‌گیری معطوف به تغییر بنیادی در برنامه‌ریزی اتوپیا. برنامه‌ریزی «پایدار»، اگر معنایش هر چیزی باشد جز برنامه‌ریزی‌ای که حساسیت‌های اکولوژیک دارد، نام‌گذاری بی‌محتوا و غلطی است. هیچ برنامه‌ریزی‌ای سودای ناپایدار بودن ندارد؛ هر برنامه‌ای، به استثنای آنهایی که با وضعیت‌های اضطراری موقتی مواجه‌اند، سر آن ندارد که در دستیابی به اهداف خودش ناپایدار باشد.⁽²²⁾

در ایالات متحده، انجمن تراکم‌زدایی جمعیت و جنبش اصلاح قوانین املاک استیجاری و کنفرانس برنامه‌ریزی شهری ملی اصالتاً امور مشترکی بودند؛ و تازه در 1910 از هم جدا شدند،⁽²³⁾ در سلسله رخدادهایی که خبر از جدایی اصلاح از رویکردهای فن‌گرای مطیع برنامه‌ریزی را می‌داد. پهنه‌بندی در نگرانی در خصوص اثرات منفی مزاحمت‌ها آبخشور داشت؛ می‌توان آن را برنامه‌ریزی فن‌گرای مطیعی دانست که معطوف به استفاده‌ی کارآمد از زمین و اصلاح ناکارآمدی‌ها بود، پیوند وثیقی با موضوعات ترافیک و تراکم داشت و جلوی ترکیب اجتماعی نامطلوبی را که در عقلانی‌سازی کارآمد ارزش‌های زمین خلل ایجاد می‌کرد می‌گرفت. برنامه‌ریزی مسکن از این جریان جدا شد و به سمت دغدغه‌های اصلاح اجتماعی رفت.

مشارکت عمومی در برنامه‌ریزی، دموکراتیک‌سازی آن، به عنصر اصلی تقریباً همه‌ی انواع برنامه‌ریزی اصلاحی در اواسط دهه‌ی 1960 تبدیل شد، عمدتاً در بستر جنبش حقوق مدنی، و در برنامه‌های مبارزه با فقر و شهرهای نمونه به قالب قوانین درآمد، و امروز هم در لباس قانون منطقه‌ی توانمندسازی شده که در جریان است ادامه دارد. شری آرنشتاین طیف انواع مشارکت را در مقاله‌ای مهم در 1969 صورت‌بندی نمود.⁽²⁴⁾ از آن زمان به بعد تمایز میان مشارکت و تصمیم‌گیری دموکراتیک برجسته شد.⁽²⁵⁾ مشارکت قدرت نیست؛ اصلاح آن رادیکال نیست. امروز تقریباً هیچ پروژه‌ی برنامه‌ریزی مهمی نمی‌تواند بدون حدی از مشارکت انجام شود، گرچه فرایندهای دموکراتیک تصمیم‌گیری عقب می‌مانند. مشارکت، دست‌کم اسماً، قسمی اصلاح است که علی‌الظاهر بخش جدایی‌ناپذیر تعهدات حرفه‌ای است. در بازنگری اخیر ضوابط اخلاقی AICP قاعده‌ی اول از این قرار است:

- 1- ما عامدانه یا با بی‌تفاوتی غیرمسئولانه در عرضی اطلاعات مناسب، مقتضی، شفاف و دقیق در رابطه با موضوعات برنامه‌ریزی کوتاهی نخواهیم کرد.

برنامه‌ریزی مساوات‌طلب، اصطلاحی که به کار نورمن کرومهلز در کیولند در بازه‌ی ۱۹۶۹ و ۱۹۷۹ گره خورده است،^(۲۷) احتمالاً جامع‌ترین تلاش در تدوین اهداف اصلاح‌گری در حرفه باشد که تا به امروز دیده‌ایم. کرومهلز رئیس منتخب هم انجمن برنامه‌ریزی آمریکایی و هم مؤسسه‌ی آمریکایی برنامه‌ریزان رسمی بود، و در نتیجه نقشی که ایفا کرد بسیار تفاوت داشت با نقش قاطبه‌ی آن دسته از برنامه‌ریزانی که به لحاظ ایدئولوژیک به رویکرد عدالت اجتماعی (که در ادامه به آن خواهیم پرداخت) تعلق دارند؛ از نظر محتوا بسیار با رویکردهایی که نسبت به واقعیت‌های موجود موضع انتقادی داشتند همسو بود.

برنامه‌ریزی عدالت اجتماعی

بخش عمده‌ی برنامه‌ریزی اصلاحی برنامه‌ریزی حرفه‌ای است، برنامه‌ریزی وکلا، برنامه‌ریزی کارشناسان، برنامه‌ریزی در چارچوب ساختارهای بوروکراتیک/قانونی مستقر. به موازات این نوع برنامه‌ریزی، برنامه‌ریزی عدالت اجتماعی را داریم که متکی بر گروه‌های مردمی است، که در نیرومندترین حالت به جنبش‌های اجتماعی تبدیل می‌شوند. این گروه‌ها در اتخاذ تصمیم‌های برنامه‌ریزی‌ای که بازتاب دغدغه‌های عدالت اجتماعی هستند بازیگران اصلی بوده‌اند. آنها گاهی در چارچوب ساختارهای موجود کار کرده‌اند یا از آنها بهره گرفته‌اند، مثل جریان‌هایی که لئون سندرکوک و تام آنگوتی شرح داده‌اند؛^(۲۸) گاهی عامدانه بیرون از این ساختارها بوده‌اند و در آن اختلال ایجاد نموده‌اند، نظیر جنبش‌هایی که فرانسیس پیون و ریچارد کلووارد در جنبش‌های تنگ‌دستان تشریح کرده‌اند.^(۲۹) برنامه‌ریزی آنها، و برنامه‌ریزی حامیان‌شان، از نظر تقابل مستقیم با موضوعات قدرت، با برنامه‌ریزی اصلاح اجتماعی فرق دارد، بطوریکه در مقابل آن ادعاهای رقیبی در برنامه‌ریزی که کارآمدی را هدف اصلی تلقی می‌کنند، منافع عدالت اجتماعی را در اولویت قرار می‌دهند.

مقصودم از عدالت اجتماعی مجموعه‌ای از اهداف و ارزش‌های متغیر در طی زمان است که بر توسعه‌ی انسانی، گسترش ظرفیت‌ها، و ارزش‌هایی نظیر برابری، مساوات، تنوع، و مسئولیت متمرکز است.^(۳۰) به لحاظ تاریخی، رویکردهای عدالت اجتماعی از سوی گروه‌ها، ذی‌نفعان و حامیانی مورد پشتیبانی قرار گرفته که با گروه‌های حامی رویکردهای فن‌گرای مطیع فرق داشته‌اند.^(۳۱) این نگره، به خلاف برنامه‌ریزی فن‌گرای مطیع و بخش عمده‌ای از برنامه‌ریزی اصلاحی، صرفاً نه بر مشارکت بلکه بر تصمیم‌گیری از پایین در موضوعات برنامه‌ریزی تأکید می‌گذارد.

برنامه‌ریزی اصول اخلاقی/فرهنگی

متأخرترین رویکرد به برنامه‌ریزی، و رویکردی که همچنان در مباحثات نظریه‌ی برنامه‌ریزی جریان دارد، را می‌توان برنامه‌ریزی اصول^۸ نامید. این قسمی از برنامه‌ریزی است که اصل یا اصول بنیادینی را، که باید در موقعیت بکار گرفته شود، مقدم بر هر گونه هدف بی‌واسطه و آنی کنش برنامه‌ریزی قرار می‌دهد، و متضمن این است که هر اقدام پیشنهادی‌ای که برای نیل به اهداف بی‌واسطه صورت می‌گیرد باید با الزاماتی که آن اصل تعیین کرده مطابقت داشته باشد. ریشه‌های آن به مجموعه نقدهایی با جهت‌گیری اجتماعی بر برنامه‌ریزی متعارف برمی‌گردد که رویکردهای خاصی را غیردموکراتیک، غیرشفاف، نامنصفانه یا ناعادلانه، مولد نابرابری، بی‌احترام به تفاوت‌های فردی، و معطوف به رشد بدون توجه به پیامدهای انسانی آن، و ناپایدار می‌داند. در مقابل، تحت عناوینی نظیر برنامه‌ریزی تبادلی،^(۳۲) برنامه‌ریزی شهر عادلانه،^(۳۳) برنامه‌ریزی ارتباطی،^(۳۴) برنامه‌ریزی حامی پایداری، برنامه‌ریزی حامی تکثر، برنامه‌ریزی چندفرهنگی،^(۳۵) برنامه‌ریزی حامی توسعه‌ی کامل ظرفیت‌های انسانی و غیره، پیشنهادهایی برای رویکردهای بدیل ارائه می‌شود.

این اشکال مختلف برنامه‌ریزی اصول به درجات مختلف در کنش واقعی حرفه وارد شده‌اند. تا اینجا، اغلب آنها یا در قلمرو نظریه‌ی برنامه‌ریزی مانده‌اند که مثلاً در آزمون‌های تعیین صلاحیت انجمن آمریکایی برنامه‌ریزان رسمی (AICP)^(۳۶) به رسمیت شناخته شده‌اند، یا به عوض اینکه موضوع خود را مسائل محتوایی‌ای در نظر بگیرند که از یک هدف واحد، مثلاً پایداری اکولوژیکی، فراتر رود، به رویه‌های و روش‌های برنامه‌ریزی اختصاص یافته‌اند. آنها تا اینجا تقریباً در ضوابط اخلاقی اخیراً تدوین‌شده‌ی AICP، که در آن واژه‌هایی نظیر «عدالت»، «تکثر» و «فرهنگ» به چشم نمی‌خورد، نادیده گرفته می‌شوند.

برنامه‌ریزی اجتماع-محور

یک مسیر دیگر به سوی وجه رادیکال جریان برنامه‌ریزی عدالت اجتماعی عناصری از تفکر اتوپایی (که در پایین توضیحش می‌آید) و اصلاح‌گرا را با هم ترکیب می‌کند. وجه اشتراکش با تفکر اتوپایی توجه به امر ایدئال است، اما به سمت اصلاح حرکت می‌کند و از نظر دغدغه‌اش راجع به امر عملاً ممکن با تفکر اصلاح‌گرا هم‌داستان است. مشهودترین نمود آن را امروز شاید بتوان در برنامه‌ریزی اجتماع-محور سراغ کرد، جنبشی که نیروی خود را از قوانین ضد فقر و شهرهای نمونه در دهه‌ی

⁸ Principles planning

1960 در ایالات متحده گرفت، قوانینی که خودشان هم در جنبش حقوق مدنی و تلاطم‌های سیاسی دهه 1960 آبشخور دارند، یعنی در مقابله با تبعیض و دفاع از انتگراسیون، حمایت از مسکن عمومی و گسترش آن، استخدام کارمند برای مراکز طراحی اجتماع ذیل برنامه‌ی مبارزه با فقر، دفاع از برنامه‌ریزی وکالتی هم در نظر هم در عمل،⁽³⁸⁾ و اخیراً، گرچه هنوز بیشتر بار نظری دارد، در مباحثات رو به گسترش درباره‌ی برنامه‌ریزی در راستای توانمندسازی،⁽³⁹⁾ برنامه‌ریزی شورشی،⁽⁴⁰⁾ برنامه‌ریزی بومی، برنامه‌ریزی فمینیستی، و برنامه‌ریزی انتقادی.⁽⁴¹⁾

برنامه‌ریزی رادیکال یا انتقادی

برنامه‌ریزی رادیکال یا انتقادی اصول اصلی برنامه‌ریزی عدالت اجتماعی را برمی‌گیرد، اما تفاوتش با برنامه‌ریزی اخلاقی یا اجتماع-محور برمی‌گردد به پافشاری آن بر معطوف کردن تحلیل پایه‌ای‌اش به مواجهه با عملکرد نظام اجتماعی، اقتصادی، و یا سیاسی‌ای که مسائل خاصی را که برنامه‌ریزی با آنها دست به گریبان است ایجاد می‌کند. رویکرد انتقادی، بر این اساس، قدرت را امری نمی‌داند که باید به نحو تاکتیکی با آن برخورد کرد تا به نحو موفقیت‌آمیز دستاوردهای فوری حاصل نمود، بلکه در این نگره قدرت امری است که در اغلب موارد باید با آن به نحو بنیادی‌تر و بلند مدت مقابله کرد. مثلاً در بررسی اینکه در مواجهه با آثار طوفان کاترینا بر ساکنین نیو اورلئان چه باید کرد، برنامه‌ریزی فن‌گرا بر این تمرکز می‌کند که کارآمدترین راه تعیین اینکه مناطق نزدیک سطح دریا چگونه باید همچنان مورد استفاده قرار بگیرند چیست (و آیا اصلاً باید مورد استفاده قرار بگیرند یا نه) و اینکه سدها باید کجا و چگونه مستحکم شوند؛ برنامه‌ریزی اصلاح اجتماعی بر این تمرکز می‌کند که کمک‌های موجود فدرال چگونه به عادلانه‌ترین شکل ممکن توزیع شوند و کمک‌رسانی به ساکنین فقیر و اقلیت‌های مناطق سیل‌زده را در اولویت قرار می‌دهد و به آنها کمک می‌کند که به محلات بهتر برنامه‌ریزی شده بازگردند (و بر مشارکت ساکنین آنها در فرایند برنامه‌ریزی تأکید می‌گذارد). اما، برنامه‌ریزی انتقادی به بررسی ساختار خود فرایند برنامه‌ریزی در نیو اورلئان می‌پردازد و توزیع ناعادلانه‌ی قدرت را که در بنیاد فرایند تصمیم‌گیری جریان دارد آفتابی می‌سازد، ضمن اینکه بر مسئولیت صنعت املاک و مستغلات، بنگاه‌های توریستی، و شرکت‌های کشتی‌رانی در آسیب‌های اکولوژیکی‌ای که پیش از هرچیز اسباب بروز سیل را فراهم آورد دست می‌گذارد.⁽⁴²⁾

برنامه‌ریزی اتوپایی

تفکر اتوپایی معطوف به وضعیت‌های غایی ایدئال یا پیشنهادهایی است که به وضعیت‌هایی ایدئال منجر می‌شوند و آنها را در تقابل مطلق با واقعیت‌های موجود قرار می‌دهد.⁽⁴³⁾ به موضوعات قدرت صرفاً به شکل تلویحی می‌پردازد؛ تفکر اتوپایی، از طریق برنهادن پیشنهادهایی که ناظر بر نوسازی تمام عیار، و در واقع نفی، نظم موجود است، تلویحاً سیستم‌های قدرتی را که آن نظم بر آنها استوار است نفی می‌کند، گرچه اینکه چه میزان موضوع قدرت صراحتاً مطرح می‌شود [در شاخه‌های مختلف تفکر اتوپایی] متفاوت است. اما در تفکر اتوپایی شاخه‌هایی هم هستند که به میزان تمرکز بر محیط مصنوع، شکل و ریخت آرمانشورها، و سیماهایی که در تقابل اساسی با آن قرار دارند، می‌پردازند.

تفکر اتوپایی سه شاخه‌ی اصلی دارد. اول، اتوپیاهای طراحی هستند که مستقیماً به ایدئال‌های جامعه‌ای کامل می‌پردازند اما چندان به شکل کالبدی توجه نمی‌کنند. دوم، اتوپیاهای نمادین‌اند که برای نشان دادن مفاهیم اجتماعی گسترده‌ی چنین جامعه‌ای به سادگی از اشکال و فرم‌های محیط مصنوع استفاده می‌کنند. سوم، اتوپیاهای کالبدی‌اند که معتقدند فرم‌های مشخصی از محیط مصنوع در واقع قطعاً در بردارنده‌ی ایدئال‌های مطلوب هستند. اتوپیاهای انتزاعی قدمت زیادی دارند، اما در مقام پیشنهاد‌های واقعی برنامه‌ریزی که معطوف به ارتقا محیط مصنوع‌اند نسبتاً متأخر هستند.

اتوپیاهای طراحی از همه قدیمی‌ترند و به هزاران سال پیش برمی‌گردند. بر مقیاس اجتماعی متمرکزند و موضع انتقادی تند و تیزی نسبت به اشکال موجود دارند، و وجه اشتراک‌شان با سایر اتوپیاها در بی‌توجهی به اجرا [و عملی‌سازی ایدئال‌ها] است، به عوض، الگوهای ایدئالی می‌پروراندند که بیش از آنکه ناظر بر نظم و ترتیب‌های کالبدی، شهری یا روستایی، باشد معطوف به امور اجتماعی است، یعنی به مناسبات حکومت، یا روابط میان افراد، یا روابط میان افراد و جامعه. افلاطون احتمالاً نخستین فرد در این زمینه باشد. اتوپیای تامس مور، شهر خورشید تامس کامپانلا، شهر خدای سنت آگوستین برخی نمونه‌های آن هستند.

اتوپیاهای نمادین، که به نحو غلط‌اندازی به پی‌ریزی ساختار محیط مصنوع گره می‌خورند، از پیشنهادهایی که شکل کالبدی دارند برای نشان دادن نظم‌های اجتماعی مطلوب به نحو گرافیکی، یا نمادین کردن آنها، استفاده می‌کنند. اروون باتلر، اتوپیای مدرن ایچ. جی. ولن، نگاه به گذشته‌ی ادوارد پلامی، پاشنه آهنی جک لندن، و 1984 جورج اورول نمونه‌های آن هستند. هر دوی این‌ها به قول دیوید هاروی اتوپیاهای فرایند هستند.⁽⁴⁴⁾ نوع سوم برنامه‌ریزی اتوپایی آنی‌ست که هاروی اتوپیاهای فراورده می‌نامد: برنامه‌ریزی‌ای که تمرکز اصلی‌اش تأثیر گذاشتن بر روی روابط کالبدی و فضایی است.

اتوپیا‌های عملی غالباً شاخه‌ی مستقیم اتوپیا‌های اولیه تلقی می‌شوند، گرچه سویه‌ی عدالت اجتماعی‌شان معمولاً صریح نیست و حالت تلویحی دارد: پیشنهادها برای طراحی فرم‌های شهری و روابط اجتماعی، نظیر طرح باغشهرهای ابنزر هاورد. آنها اتوپیا‌های کالبدی هستند و خون اتوپیانسیسم [آرمان‌شهرگرایی] در آنها جاری است، در ایدئال‌هایی بنیاد دارند که متضمن نظم اجتماعی، اقتصادی یا نهادی اساساً جدید و متفاوتی است، و مستظهر بر دیدگاهی انتقادی نسبت به جامعه‌ی موجود است. مُنتها این‌ها به عوض اینکه تغییرات کالبدی را صرفاً محصول، یا ملازم، تغییرات اجتماعی گسترده‌تر بدانند، پیشنهادهای کالبدی جدی‌ای به مثابه راه‌هایی برای تحقق آن تغییرات ارائه می‌دهند. ممکن است این پیشنهادها زمانی به تخیل درآمده باشند که تغییرات کالبدی در سازماندهی حیات شهری رفته رفته به منزله‌ی امری که تابع کنترل عمومی‌ست پدیدار شده باشد.

ایده‌های باغشهر محبوبیت گسترده‌ای داشته‌اند، و به درجات مختلف عملی شده‌اند. ایده‌های انجمن برنامه‌ریزی منطقه‌ای آمریکا در ایالات متحده، ساخت شهرهای جدید در بریتانیا و کشورهای اسکاندیناوی، ساخت مسکن در سال‌های بین دو جنگ در آلمان، همه و همه وام‌دار تفکری مشابه [ایده‌ی باغشهر] بودند. هیچ کدام‌شان شهرک‌هایی نساختند که در مقیاس شهر بزرگ یا مگالوپلیس عمل کند، هرچند همه‌شان کاملاً بر مسائل منطقه‌گرایی متمرکز بودند، و به خاطر وابستگی‌شان به ساختارهای سیاسی و اقتصادی ملی که منابع در دسترس برای توسعه‌ی کامل آنها را محدود می‌کرد با محدودیت‌های جدی مواجه بودند. طرح بی‌حاصل شهرهای جدید در ایالات متحده در دهه‌ی ۱۹۷۰ مثال بارزی است از محدودیت‌های بستر ملی گسترده‌تری که به آرمان‌های عدالت اجتماعی توجه اندکی دارد.

آنچه درباره‌ی همه‌ی این تحولاتی که برنامه‌ریزی عدالت اجتماعی از ریشه‌های آن در طرح‌های اتوپیایی اولیه برگرفته اهمیت دارد دغدغه‌ی اساسی آنها در خصوص امور اجتماعی و دیدگاه انتقادی‌شان نسبت به وضع موجود است، گرچه رویکردهای مختلف در این دو جنبه [یعنی دغدغه‌ی امور اجتماعی و نگاه انتقادی به وضع موجود]، از نظر مقیاس، عمق و دغدغه در خصوص اجرا با هم فرق دارند، اما در یک چیز هم‌داستان‌اند و آن گرایش آنها به نقد امور جاافتاده و مستقر است.

جمع‌بندی

به این ترتیب سه رویکرد متفاوت در تاریخ برنامه‌ریزی وجود داشته که هر یک وجوه چندگانه‌ی متفاوتی دارند. این سنت‌ها طیفی از رویکردهای فن‌گرا تا رویکردهای اجتماعی را تشکیل می‌دهند، که گاهی هم‌زمان با هم وجود دارند، و تقریباً همیشه تا حدی با هم تلفیق می‌شوند، و غالباً با هم در تنش هستند. ماهیت متفاوت هر یک را می‌توان به طرق مختلف صورت‌بندی کرد. تفاوت آنها شبیه به تمایز میان عقلانیت محتوایی و عقلانیت ابزاری به بیان هابرماسی است، میان برنامه‌ریزی متعارف و برنامه‌ریزی عدالت در بحث‌های جاری درباره‌ی شهر عادلانه.^(۴۵) عزرائیل استولمن، مدیر اسم و رسم‌دار و باسابقه‌ی هم‌انجمن برنامه‌ریزی آمریکایی و هم‌نهاد آمریکایی برنامه‌ریزان رسمی، آن را این‌گونه بیان کرده: تنش میان برنامه‌ریزانی که مطیع دستورات مشتریان خود هستند و برنامه‌ریزانی که بر ارزش‌های خود پافشاری می‌کنند.^(۴۶)

بنابراین نباید تصور کرد که این مقاله قضاوتی اخلاقی درباره‌ی کنش‌های برنامه‌ریزان فردی ارائه می‌کند، بلکه تلاشی‌ست برای برجسته کردن وظایف متفاوتی که به لحاظ تاریخی از برنامه‌ریزی برای شکل‌دادن به شهرها خواسته شده است. رابطه‌ی متقابل میان امر مطلوب (و اینکه مطلوب برای چه کسی است) و امر ممکن، میان امر عادلانه و امر واقع‌گرایانه، تنش مستمر در توسعه‌ی شهری پدید می‌آورد. شفافیت درباره‌ی دلایل این تنش و توجه به بدیل‌های حل و فصل آن می‌بایست در دستورکار همیشگی کسانی قرار بگیرد که نگران آینده‌ی شهرها هستند.

یادداشت‌ها

1- تفاوت میان این دو تعریف تقریباً متناظر است با استفاده‌هایی که از واژه‌ی «اجتماعی» در دانشکده‌های مددکاری اجتماعی و دپارتمان‌های جامعه‌شناسی می‌شود. وقتی برنامه‌ریزان از این اصطلاح استفاده می‌کنند معمولاً راجع است به مسائل «نرم» (soft) برنامه‌ریزی، در مقابل مسائل «سخت» (hard) کالبدی.

2. Leonardo Benevolo (1967) *The Origins of Modern Town Planning*. Trans. Judith Landry. London: Routledge and Kegan Paul.
3. Peter Hall (2001) *Cities of Tomorrow: An Intellectual History of Urban Planning and Design in the Twentieth Century*. 3rd edn. Oxford: Basil Blackwell.
4. Mel Scott (1969) *American City Planning*. Berkeley, CA: University of California Press.
5. Israel Stollman (1979) The values of the city planner. In *The Practice of Local Government Planning*, eds Frank So and Israel Stollman, American Planning Association, et al. Washington, DC: International City Management Association in cooperation with the American Planning Association (hereafter “The Green Book”).
6. Both Coke in the first ICMA Green Book (James G. Coke (1968) Antecedents of local planning. In *Principles and Practice of Urban Planning*, eds William I. Goodman and Eric C. Freund. Washington, DC: International City Managers’ Association, 5–28) and David Harvey (1978) On planning the ideology of planning. In *Planning for the ’80s: Challenge and Response*, ed. J. Burchall. New Brunswick, NJ: Rutgers University Press, separate out that component of planning that is technical.
7. See for instance David Harvey (1976) Labor, capital, and class struggle around the built environment in advanced capitalist societies. *Politics and Society* 6: 265–95; Edmond Preteceille (1976) Urban planning: the contradictions of capitalist urbanization. *Antipode* March: 69–76; Richard E. Foglesong (1986) *Planning the Capitalist City: The Colonial Era to the 1920s*. Princeton, NJ: Princeton University Press; Christine Boyer (1983) *Dreaming the Rational City*. Cambridge, MA: MIT Press.
8. T. J. Schlereth (1981) Burnham’s Plan and Moody’s Manual: city planning as progressive reform. *Journal of the American Planning Association* 47 (1981): 70–82.
9. Scott, *American City Planning*, 123.
10. *Proceedings of the Engineers’ Club of Philadelphia* July 1912: 198–215 at p. 201.
11. In 1910 before the Second National Conference on City Planning and Congestion of Population, reprinted as F. L. Olmsted (1910) The basic principles of city planning. *American City* 3: 6772.
12. M. Castells and J. Borja, in collaboration with Belil Mireira and Benner Chris (1997) *Local and Global. The Management of Cities in the Information Age*. United Nations Centre for Human Settlements (Habitat). London: Earthscan Publications Ltd.
13. Peter Marcuse (2002) Depoliticizing globalization: from neo-Marxism to the network society of Manuel Castells. In *Understanding the City*, eds John Eade and Christopher Mele. Oxford: Blackwell, 131–58.
14. Castells and Borja, *Local and Global*.
15. Nicolai Ouroussoff (2006) Injecting a bold shot of the new on the Upper East Side. *New York Times* October 10. Available online at www.nytimes.com/2006/10/10/arts/design/10fost.html?

scp=1&sq=ouroussoff%20Upper%20East%20Side%20October%2010%202006&st=cse (accessed October 21, 2010).

16. See, for instance, the columns of Nicolai Ouroussoff, architect critic of the *New York Times*. On Gehry in particular, see (with a symptomatic headline “What will be left of Gehry’s vision for Brooklyn?”) *New York Times* March 21, 2008: E25.

17. The most recent examples run from downtown Los Angeles to Atlantic Yards in Brooklyn, New York.

18-برای بحثی تفصیلی‌تر درباره‌ی نقش‌های متعدد برنامه‌ریزان در عمل بنگرید به:

Marcuse (1976) Professional ethics and beyond: values in planning. *Journal of the American Institute of Planners* 42 (3): 254–74. Reprinted in *Public Planning and Control of Urban and Land Development: Cases and Materials*, ed. Donald Hagman. 2nd edn.

Minneapolis, MN: West Publishing Co. (1980), 393–400.

19. See, for instance, the accounts collected in Bruce W. McClendon and Anthony James Catanese (1996) *Planners on Planning: Leading Planners Offer Real-Life Lessons on What Works, What Doesn’t, and Why*. Jossey-Bass Public Administration Series. San Francisco, CA: Jossey-Bass Publishers.

20. Bent Flyvbjerg (1998) *Rationality and Power: Democracy in Practice*. Chicago, IL: University of Chicago Press.

21. See Elizabeth Blackmar and Roy Rosenzweig (1992) *The People and the Park: A History of Central Park*. Ithaca, NY: Cornell University Press.

22. Peter Marcuse (1998) Sustainability is not enough. *Environment and Urbanization* 10 (2): 103–12. Also in *The Future of Sustainability*, ed. Marco Keiner. Heidelberg: Springer Verlag (2006), 55–68.

23. See Peter Marcuse (1980) Housing in early city planning. *Journal of Urban History* 6 (2): 153–76, reprinted in slightly different form as Peter Marcuse (1980) Housing policy and city planning: the puzzling split in the United States, 1893–1931. In *Shaping an Urban World*, ed. Gordon E. Cherry. London: Mansell.

24. S. Arnstein (1969) The ladder of citizen participation. *Journal of American Institute of Planners* 35 (4): 216–24.

25. Peter Marcuse (1970) *Tenant Participation – for What?* Washington, DC: The Urban Institute, Working Paper No. 112–20, July 30.

26. As adopted by the American Institute of Certified Planners, March 19, 2005. The full text, and its history, is available at www.planning.org/ethics/ethicscode.htm (accessed October 21, 2010).

27. Norman Krumholz and John Forester (1990) *Making Equity Planning Work. Leadership in the Public Sector*, foreword by Alan A. Altshuler. Philadelphia, PA: Temple University Press; Norman Krumholz and Pierre Clavel (1994) *Reinventing Cities: Equity Planners Tell Their Stories*. Philadelphia, PA: Temple University Press.

28. Leonie Sandercock (ed.) (1998) *Making the Invisible Visible*. Berkeley, CA: University of California Press; Thomas Angotti (2008) *New York for Sale: Community Planning Confronts Global Real Estate*. Cambridge, MA: MIT Press.

29. Frances Fox Piven and Richard A. Cloward (1977) *Poor People's Movements: Why They Succeed, How They Fail*. New York: Pantheon Books.
30. In Amartya Sen and Martha Nussbaum's sense of the term: Martha C. Nussbaum and Amartya Sen (1993) *The Quality of Life*. Oxford: Oxford University Press.
- 31- این ویژگی را باید به تفصیل بیشتر تشریح کرد. به صورت شهودی و شمی بتوانیم بگوییم که گروه‌های طبقه‌ی کارگر، مهاجرین، اعضای گروه‌های اقلیت، زنان، دگرباش‌ها از نظر ایدئولوژی و سبک زندگی، احتمالاً باید در برنامه‌ریزی عدالت اجتماعی انتقادی فعال باشند و از آن حمایت کنند، اما شواهد تفصیلی باید برایش فراهم کرد. این خلئی است در پژوهش‌های موجود است که هنوز به نحو سیستماتیک انجام نشده است.
32. John Friedmann (1987 [1973]) *Retracking America: A Theory of Transactive Planning*. Garden City, NY: Doubleday; John Friedmann (1987) The social mobilization tradition of planning. In *Planning in the Public Domain: From Knowledge to Action*. Princeton, NJ: Princeton University Press, 225–310.
33. Susan Fainstein (2009) Planning and the just city. In *Searching for the Just City*, eds Peter Marcuse, James Connolly, Johannes Novy, Ingrid Olivo, Cuz Potter, and Justin Steil. New York and London: Routledge, 19–39.
34. John Forester (1989) *Planning in the Face of Power*. Berkeley, CA: University of California Press.
35. Michael Burayidi (ed.) (2000) *Urban Planning in a Multicultural Society*. Westport, CT: Praeger, 225–34.
36. Clare G. Hurley (1999) Planning theory ... approaching the millennium ... *Study Manual for the Comprehensive AICP Exam of the American Institute of Certified Planners*. Chapter President's Council, the American Planning Association.
37. Angotti, *New York for Sale*, and James DeFilippis (2004) *Unmaking Goliath: Community Control in the Face of Global Capital*. New York: Routledge.
38. Paul Davidoff (1965) Advocacy and pluralism in planning. *Journal of the American Institute of Planners* 31: 331–8; Linda Davidoff and Nel Gold (1974) Suburban action: advocacy planning for an open society. *Journal of the American Institute of Planners* 40: 12–21.
39. June Thomas (1998) Racial inequality and empowerment: necessary theoretical constructs for understanding US planning history. In *Making the Invisible Visible*, ed. L. Sandercock, 198–208.
40. Sandercock, *Making the Invisible Visible*.
41. Peter Marcuse (2007) Social justice in New Orleans: planning after Katrina. *Progressive Planning* summer: 8–12.
42. The argument is developed in P. Marcuse (2005) Katrina disasters and social justice. *Progressive Planning, the Magazine of Planners Network* 165 (fall): 1, 30–5.
43. For background, I have found Malcolm Miles (2007) *Urban Utopias: The Built and Social Architectures of Alternative Settlements*. London: Routledge, exceptionally useful. There is a Society for Utopian Studies, whose website has links to a substantial bibliography.
44. David Harvey (2000) *Spaces of Hope*. Berkeley, CA: University of California Press.
45. See Peter Marcuse, James Connolly, Johannes Novy, Ingrid Olivo, Cuz Potter, and Justin Stein (eds) (2009) *Searching for the Just City: Debates in Urban Theory and Practice*. Oxford: Routledge.

46. Stollman, The values of the city planner, 8.